

غزوات پیامبر اسلام

۱- نبرد بدر

شکوه قدرت روزی به پیامبر خبر رسید که یکی از کاروانهای تجاری قریش از آن حدود عبور می‌کند. پیامبر به قصد حمله به کاروان و تصرف آن از شهر بیرون آمد. از طرفی خبر حرکت پیامبر به کاروانیان رسید و آنان نیز به طریقی این خبر را به مکه رساندند و مکیان را هشدار دادند که اموالشان در معرض خطر قرار گرفته است. مکیان هم که از دادن جان برای حفظ اموالشان دریغ نداشتند چون این خبر را شنیدند، شتابان به سوی مدینه حرکت کردند.

ریاست این کاروان با ابوسفیان بود. وی از راه اصلی خارج شد و به بیراهه زد و از کناره‌های ساحل دریای سرخ به دور از چشم پیامبر و یاران مسلحش به حرکت خود ادامه داد و بدین وسیله از حمله مسلمانان به کاروان رهایی یافت.

کفار قریش با آنکه از نجات کاروان تجاری خود آگاه شدند، همچنان به سوی مدینه حرکت می‌کردند و به خود اجازه نمی‌دادند پیش از سرکوب مسلمانان و شکستن ابهت آنان، به مکه بازگردند. پیامبر به قصد تصرف کاروان قریش به سوی مکه حرکت می‌کرد و قریش به قصد

سرکوب مسلمانان به طرف مدینه می‌آمد. در همین حال این دو سپاه در سر چاهی موسوم به "بدر" با یکدیگر روبه‌رو شدند. پیامبر خود را برای جنگ به معنای واقعی، آماده نکرده بود،

ولی قصد داشت بر اموال تجاری قریش دست یابد. اما با این وجود، وی بازگشت به مدینه را

شکست تلقی می‌کرد؛ و برای آنکه مبادا کفار، با این کار طمع نابودی مسلمانان را در سر

پرووراندند، به خود اجازه عقب‌نشینی و بازگشت نداد. این نخستین میدانی بود که مسلمانان در

تاریخ جدید خود، در آن دست و پنجه نرم می کردند. این جنگ در سال دوم هجری روی داد. شمار نیروی کفار از مرز ۹۵۰ تن می گذشت در حالی که تعداد مسلمانان تنها به ۳۱۳ تن می رسید. با همه این احوال، مسلمانان با پیروزی تمام این نبرد را به پایان رساندند و خسارتهای فراوانی به دشمن وارد آوردند و با عنایت خداوند آنها را تار و مار کردند.

تاکتیک جنگ در جزیره العرب بدین گونه بود که نخست دو نفر در میدانی که هر دو گروه متخاصم نظاره گر آن بودند، به نبرد می پرداختند.

زمانی که پهلوانان کشته می شدند، یک فرد یا یک جبهه به جبهه دشمن هجوم می برد و این کار تا آنجا دنبال می شد که یکی از دو گروه تارومار شود. با این حال پیامبر در جنگ بدر شیوه

جدیدی را به اجرا گذارد. وی مثلتهای جنگی را ترتیب داد که در نوع خود بی نظیر بودند. آن حضرت دستور داد صفوف مسلمانان به شکل مثلثی بزرگ آرایش یابد به شرطی که پشت

هر فرد به طرف داخل مثلث، یعنی به طرف دیگر افراد مثلث، و صورت او رو به خارج مثلث یعنی به طرف کفار باشد.

خداوند نیز با سپاهسانی از ملائکه، که آنان را برای یاری پیامبر فرستاده بود، آن حضرت را یاری داد. سپاه کفار پس از آن که پهلوانانشان به دست نیرومند حضرت علی علیه السلام از

پای درآمدند، راه گریز در پیش گرفتند و فرار را بر قرار ترجیح دادند. سرانجام این جنگ با هفتاد کشته از سپاه کفار، که اکثر آنان از سران و دلاوران بودند، و چهارده شهید از سپاه اسلام،

هشت شهید از انصار و شش شهید از مهاجران، پایان یافت (۱۱). توطئه نافرجام این نبرد خونین، باب جنگهای دیگر را به روی پیامبر که خود بادگیری و نیرومندی و استقامت آنها را

رهبری می‌کرد گشود. درحالی‌که این جنگ قریش را در پی انتقام و خونخواهی از کشته‌هایش برمی‌انگیخت، مسلمانان را به یاری خداوند مطمئن می‌کرد و به آنان نیرو می‌بخشید، تا در برابر هر هجومی، از هر نوع که باشد، پایداری و استقامت ورزند.

شکست قریش در این جنگ موجب شد، که آنان در اندیشه توطئه و حيله بر ضد پیامبر باشند. به همین منظور آنان یکی از پهلوانان و دلیران خود را به مدینه فرستادند تا پیامبر را بفریبند و او را بکشند. اما خداوند، این نقشه را نقش بر آب کرد. وقتی وی نزد پیامبر آمد، و آن حضرت با او به گفتگو نشست، وی را از توطئه‌ای که در سر داشت مفصلاً آگاه ساخت. این پهلوان قریش "عمیر بن وهب" نام داشت، او اسلام آورد و به مکه بازگشت و فعالانه به تبلیغ اسلام همت گماشت و بدین گونه توطئه مکارانه قریش خنثی شد. غزوه سویق قریش دسیسه بی‌فایده دیگری را به اجرا گذاشت. گروهی از آنان که شمارشان به دویست نفر می‌رسید، به فرماندهی ابوسفیان، شبانه بر مردم مدینه شیخون زده دو تن از آنان را کشتند. چون سپاه اسلام به رهبری پیامبر، آنها را تعقیب کردند کفار تاب ایستادگی نیافتند و از میدان گریختند و برای آن که بتوانند با راحتی و سبکی بیشتر بگریزند قسمتی از وسایل خود را بر جای نهادند و خود فرار کردند. این جنگ به "غزوه سویق" شهرت یافت. زیرا مسلمانان در این جنگ مقدار فراوانی از خوراک سویق که توشه کفار بود، به غنیمت گرفتند.

۲- نبرد اُحُد

این بار نیز ابوسفیان فرماندهی قریش را برعهده و پرچم کفر را به دست گرفت. و پنج هزار مرد جنگی در زیر آن جمع کرد و به طرف مدینه در حرکت شد. وقتی سپاه ابوسفیان به کوه

احد در چند کیلومتری مدینه رسید، پیامبر با لشکری که شمار آن از ششصد تن بیشتر نمی شد، به رویارویی وی شتافت. پیامبر در این نبرد، نقشه خیره کننده ای کشید. وی از کوه اُحد به عنوان تکیه گاهی برای سپاهش استفاده برد و برشکافهای کوه که در پشت سرش قرار داشت، گروهی مسلح را به فرماندهی "عبدالله" گماشت و به آنان فرمود که چه مسلمانان پیروز شوند، و یا شکست بخورند، نباید موقعیت خود را رها کنند. آنگاه فرمان داد مسلمانان یکپارچه بر کفار یورش برند. کفار، که تا آن هنگام با هجوم یکپارچه برخورد نکرده بودند، پس از مدتی نبرد خونبار تارومار شدند، و مسلمانان بر غنایم فراوانی دست یافتند. کسانی که پشت سر سپاه در شکاف کوه به نگهبانی مشغول بودند، دیدند که همزمانشان در جمع غنایم از آنان پیش افتاده اند. از این رو آنان نیز به قصد جمع غنیمت موقعیت حساس خود را رها کردند، و به جمع غنایم پرداختند. هر چقدر که "عبدالله" آنان را از این کار منع کرد، مؤثر نیفتاد. وقتی کفار به رهبری خالد بن ولید وضع نگهبانان تنگه را چنین دیدند از پشت سپاه مسلمانان، بر آنان حمله بردند و ما بقی یاران "عبدالله" را از پای درآوردند و پس از آن بر مسلمانان تاختند و به کافرانی که از صحنه نبرد گریخته بودند، بانگ بازگشت سردادند.

لشکر قریش، مسلمانان را در محاصره خود گرفتند. شمار فراوانی از مسلمانان از عرصه نبرد گریختند و این درحالی بود که مسلمانانی که از میدان فرار نکردند، مثل پیامبر و علی علیه السلام وعده دیگر از مسلمانان فداکار، از این موقعیت بهره برداری کردند.

سرانجام حضرت علی علیه السلام ده تن از پرچمداران سپاه کفر را به هلاکت رساند، تا جایی که پرچم کفار بر زمین افتاد، و آنها باخواری، راه گریز در پیش گرفتند.

پس از این، مسلمانان غنایم زیادی به چنگ آوردند، اگرچه در این جنگ خسارتهای جبرانناپذیری نیز متوجه مسلمانان شد همچون شهادت حمزه بن عبدالمطلب پهلوان و دلیرمردی که پس از پیامبر و علی علیه السلام، سومین فرمانده سپاه اسلام به شمار می‌رفت. پیامبر اسلام پس از شهادت حمزه وی را "سیدالشهداء" نامید.

تعقیب دشمن ابوسفیان باقیمانده سپاه خود را در محلی بین مکه و مدینه جمع کرد. پیامبر با آنکه خسارتهای جنگی سنگینی را متحمل شده بود، و یارانش نیز دشواریهای فراوانی را تحمل کرده بودند، به تعقیب ابوسفیان پرداخت. پیامبر به مکانی به نام "روحاء" رسید و چون به ابوسفیان دست یافت وی از هیبت آن حضرت دچار ترس و بیم شد و به مکه گریخت. این حرکت پیامبر به انگیزه کسب قدرت و روحیه، آن هم پس از شکست اُحد، و نیز بازگرداندن موقعیت و ارج سپاه اسلام در دل کفار از اهمیت فراوانی برخوردار بود. فرار پس از مدتی ابوسفیان هزار مرد جنگی گرد آورده همراه با آنان به سوی مدینه حرکت کرد. چون پیامبر این گزارش را دریافت کرد از مدینه خارج شد تا به "بدر" رسید. اما کفار که از آمدن پیامبر اطلاع یافته بودند، گریختند. بعد از این نبرد، جنگ دیگری میان پیامبر و قریش به وقوع نپیوست مگر جنگ خندق که در آن قریش با عده‌ای دیگر از غیر قریش برضد اسلام باهم متحد شدند.

جنگ احزاب فرماندهی جنگ خندق را ابوسفیان به عنوان فرمانده نیروهای عرب در مکه به عهده گرفت. وی قریش و اعراب را جمع کرد و با برخی از یهودیان مدینه پیمان بست، و برای سرکوب مسلمانان دست به کار شد.

جنگهایی که مسلمانان در زمان حیات پیامبر در آن شرکت می‌جستند به سه دسته تقسیم می‌شدند. نوع اول جنگهایی بودند که میان آنان و قریش درمی‌گرفت و نوع دوم جنگهایی که میان آنان و یهودیان رخ می‌داد و نوع سوم جنگهایی بود که بین مسلمانان و سایر اعراب که مانع از پیشرفت و انتشار اسلام بودند، اتفاق می‌افتاد. در جنگ خندق، هر سه نوع این جنگها به وقوع پیوست از این رویدان جنگ "احزاب" هم گفته می‌شود.

زیرا قریش با "بنی سلیم" و "اسد" و "فزاره" و "اشجع" و "غطفان" و با "بنی قریظه" و برخی از یهودیان مدینه برای جنگ با پیامبر هم پیمان شدند. نظر مسلمانان بر این قرار گرفت که در مدینه بمانند و بین خود واحزاب (دشمنانشان) خندقی حفر کنند. لشکر دشمنان همچون سیلی خروشنده و ویرانگری که کوه و دشت را فرا می‌گیرد به مدینه رسید. چون چشمشان به "خندق" خورد گفتند: این حیل‌های تازه‌ای است. دو تن از دلاوران آنان به نامهای عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابوجهل از خندق گذشتند و میان خندق و مسلمانان ایستادند و فریاد مبارزخواهی سردادند.

علی علیه السلام به سوی شجاع‌ترین دلاور عرب در زمان خود، یعنی عمرو، رفت و او را بکشت. با مرگ عمرو، ترس و بیم در سپاه کفر حکمفرما شد. هر دو سپاه به سوی یکدیگر تیرانداختند. سپاه کفار بیش از بیست روز در پشت خندق اردو زدند، اما سرانجام با خواری و سرافکندگی پس از تحمل خسارتهای معنوی و مادی فراوان به دیار خود بازگشتند.

آوازه استقامت و پیروزی مسلمانان در برابر سپاه بی‌شمار کفر، در سرتاسر جزیره العرب پیچید. در این جنگ تعداد سپاهیان اسلام از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، در حالی که افراد

سپاه کفار به دهها هزار تن بالغ می شد. اما با این همه پیروزی در این جنگ سرانجام نصیب سپاه اسلام شد. با پایان غزوه خندق، سلسله بزرگی از جنگهای پیامبر با قریش خاتمه یافت. و بعد از این هیچ جنگ دیگری میان پیامبر و قریش روی نداد، مگر فتح مکه که آن هم در واقع پیروزی نهایی مسلمانان بر کفار بود نه جنگ و خونریزی. در اینجا دو سلسله دیگر از جنگهای اسلامی باقی می ماند، نخست: جنگ مسلمانان با یهود و دوم جنگهای آنان با قبایل دیگر عربی.

اسلام در مصاد با یهود

۱ - بنی قینقاع یهودیان و صله های ناهمگونی بودند که از ترس شمشیر پادشاهان و سلاطین در این دیار پدید آمده بودند. اکثریت قریب به اتفاق آنان که در مدینه سکونت داشتند؛ عبارت بودند از: بنی قینقاع، بنی نضیر، بنی قریظه، یهودیان خیبر، یهودیان فدک، یهودیان وادی قرن و یهودیان تیماء. بنی قینقاع، قبیله مرفهی بودند که کار زرگری جزیره العرب را در اختیار داشتند. روزی یکی از زنان مسلمان نزد یکی از زرگران آنها رفت زرگر از وی خواست که روبندش را بردارد، اما زن خواست او را اجابت نکرد. زرگر، بدون آنکه زن بفهمد، گوشه لباس زن را به پشتش گره زد. چون زن برخاست لباسش بالا رفت و بدنش معلوم شد و زرگر یهودی به وی خندید.

زن مسلمان بنای فریاد گذاشت. یکی از مردان مسلمان بر آن زرگر هجوم برد و او را کشت. یهودیان نیز بر آن مرد مسلمان حمله کردند، و وی را از پای درآوردند. میان مسلمانان و یهودیان آتش نزاع شعله ور شد. پیامبر به سوی یهودیان رفت و آنان را نصیحت کرد که به

آیین اسلام بگروند و نظام مقدّس آن را بپذیرند. اما یهودیان وی را مسخره کردند و به آن حضرت پیشنهاد جنگ دادند. پیامبر به طرف دژهای آنان روانه شد و ۱۵ روز ایشان را در محاصره خود گرفت.

سرانجام یهودیان به صلح با پیامبر تن در دادند، و قرار شد با اموال و فرزندان و بستگانشان از مدینه خارج شوند و لوازم و وسایل خود را برای مسلمانان واگذارند. یهودیان نیز چنین کردند و از مدینه به اطراف شام رهسپار شدند.

۲ - بنی نضیر بنی نضیر نیز قبیله‌ای ثروتمند بود و پول و ثروت خود را به عنوان وام در اختیار مردم می‌گذاشت. پیامبر به سوی آنان رفت و از ایشان خواستار وام شد. یهودیان در صدد برآمدند؛ آن حضرت را بکشند.

از این رو به وی اصرار بسیار کردند که به خانه‌شان داخل شود. اما پیامبر دعوت آنان را نپذیرفت و به دیوار تکیه داد. یهودیان تصمیم گرفتند سنگی از بالا بر سر آن حضرت بیفکنند. اما سنگ به پیامبر نخورد و آن حضرت بدون آنکه از آنان وامی بگیرد به مدینه بازگشت و به آنان پیغام داد: "حال که پیمان مرا شکستید از دیار من بیرون شوید و برای این کار به شما ده روز مهلت می‌دهم". به پیامبر گزارش دادند که یهودیان قصد ترک مدینه را ندارند و می‌گویند: تو هرچه می‌خواهی بکن. پیامبر نیز به سوی آنان رهسپار شد و آنها را محاصره و خانه‌هایشان را ویران کرد. یهودیان از دژی به دژ دیگری نقل مکان می‌کردند، تا آن که عرصه بر آنها تنگ آمد و از پیامبر خواستند که به آنها اجازه دهد اموال و لوازشان را از

مدینه خارج نمایند اما پیامبر این خواسته را نپذیرفت و سرانجام یهودیان اموال خود را به عنوان غنیمت برای مسلمانان برجای نهادند و خود از مدینه بیرون رفتند.

۳- خیبر

و دلاوری حضرت علی در سال هفتم هجری با انعقاد پیمان صلح حدیبیه، پیامبر در اندیشه جنگ با یهودیان خیبر، که فشار روانی بر مسلمانان وارد می آوردند و برضد مسلمانان با دشمنان آنان همدست می شدند، برآمد. وقتی نیروهای اسلام به سوی یهودیان خیبر عزیمت کردند دیدند آنها هفت دژ بسیار بلند دارند. مسلمانان روزهای متمادی دژهای یهودیان را در محاصره خود گرفتند. با آن که عرصه بر یهود تنگ آمده بود، اما آنان همچنان به مقاومت خود ادامه می دادند تا آنکه سپاه اسلام، به رهبری امیرالمؤمنین علی علیه السلام دژها را یکی پس از دیگری گشود.

همچنین آن حضرت "مرحب" را از پای درآورد و در بزرگ این دژ را که چهل جنگاور از بلند کردن آن ناتوان بودند، یک تنه از جا کند و آن را تا مسافتی دور پرتاب کرد. یهودیان بنی قریظه، نخست جزو هم پیمانان اوس بودند.

سپس با پیامبر پیمان بستند؛ ولی در جنگ خندق به صفوف کفار پیوستند. پس از آنکه جنگ خندق با پیروزی مسلمانان خاتمه یافت، پیامبر به لشکرش دستور داد تا به سوی بنی قریظه حرکت کند. سپاه اسلام، بنی قریظه را به مدت بیست و پنج روز در محاصره خود گرفتند.

^۱ شجاع ترین پهلوان خیبر

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام دژهای آنان را یکی پس از دیگری بازگشود و در نتیجه یهودیان به حکم رسول خدا گردن نهادند.

پیامبر فرمود تا آنها را ببندند. برخی از افراد قبیله اوس نزد آن حضرت آمده به شفاعت از یهودیان پرداختند. آن حضرت فرمود: آیا دوست دارید مردی از میان شما درباره ایشان داوری کند؟ گفتند: آری. آنها نیز رئیس قبیله اوس، "سعد بن معاذ"، را برگزیدند. سعد نیز مطابق حکم تورات، کتاب مقدس یهودیان، فرمان داد مردانشان را بکشند و زنانشان را به اسیری گیرند. و این فرمان درباره آنها اجرا شد.

۴- یهودیان فدک

تیماء و وادی قرن این جنگ با به هلاکت رسیدن صد نفر از سپاه یهود و شهادت هفده نفر از سپاهیان اسلام، پایان یافت و مسلمانان از این رهگذر مال و سلاح و اسیران فراوانی را به غنیمت گرفتند. پس از این غزوه، یهود دیگر در جزیره العرب صاحب آن چنان ارج ووشائی نبود و آنان که از مقام سیادت و بزرگی برخوردار بودند بعد از این نبرد به خفت بندگی تن در دادند. به همین سبب یهودیان فدک و یهودیان تیماء رضایت دادند که زمینهایشان از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و خود در آن کار کنند و محصول به دست آمده را میان خود و پیامبر نصف کنند. طایفه دیگری از یهودیان در محلی به نام "وادی قرن" زندگی می کردند که تن به تسلیم نداده بودند.

پیامبر به عزم جنگ با آنان روانه شد و با آنها جنگید و سرانجام این طایفه نیز مانند دیگر قبایل یهودی سرتسلیم فرود آورد. پیامبر در نبرد با قبایل عرب جنگهای دیگر پیامبر با سایر قبایل عرب بود.

طوایف و قبایلی که برای جنگ با پیامبر برخاستند

- ۱ - "بنی سلیم" این قبیله برای جنگ با پیامبر در جایی به نام "الکدر" گرد آمده بودند اما همین که شنیدند پیامبر به سوی آنها حرکت کرده است، از ترس گریختند.
- ۲ - طوایف "بنی ثعلبه" و "محارب" به فرماندهی مردی که "دعثور" خوانده می شد در "واحه غطفان" در اطراف نجد، برای جنگ با پیامبر اردو زده بودند.

پیامبر به مقابله آنان شتافت. پیش از آن که شعله نبرد افروخته شود، پیامبر بر روی تپه‌ای خوابیده بود.

"دعثور" که از این امر آگاه شده بود به سوی محلی که پیامبر در آنجا خوابیده بود رفت و با شمشیر آخته بر بالای سر آن حضرت ایستاد و گفت: اکنون چه کسی مرا از کشتن تو باز می دارد؟ پیامبر فرمود: الله. در همان زمانی که دعثور قصد کرد شمشیرش را بر پیامبر فرود آورد. جبرئیل او را به کناری پرتاب کرد.

پیامبر نیز فوراً برخاست و شمشیر او را برداشت و گفت: اینک چه کسی مرا از کشتن تو باز می دارد؟ دعثور گفت: عفو و گذشت تو.

پیامبر از او چشم پوشید، و دعثور به اسلام گروید و قومش را نیز به اسلام فرا خواند و در نتیجه جنگی میان آنان رخ نداد.

۳ - "بنی سلیم" این طایفه بار دیگر تصمیم گرفتند با پیامبر نبرد کنند پیامبر نیز به جنگ آنان رفت. اما پیش از آنکه حضرت با ایشان مواجه شود، از صحنه کارزار گریخته بودند.

۴ - طوایف "بنی ثعلبه" و "محارب" و "بنی غطفان" نیز مجدداً برای جنگ با پیامبر در نجد گرد آمدند.

پیامبر به جنگ آنان شتافت؛ ولی دشمنان قبل از آغاز جنگ از رویارویی با آن حضرت گریختند و زنان و اموال خود را به عنوان غنیمت برای مسلمانان، رها کردند.

۵ - صحرائشینان "دومه الجندل" دومه الجندل منطقه ای در نزدیکی شام بود، و صحرائشینان در آنجا دست به غارت و شرارت می زدند، بطوری که آسایش و امنیت آن منطقه را برهم زده بودند.

پیامبر برای سرکوب آنان به سویشان روانه شد اما پیش از آن که به آنان برسد ایشان از آن منطقه گریخته بودند.

۶ - یکی دیگر از این جنگها، نبردی بود که میان مسلمانان و کفار در جایی به نام "موته" واقع شد.

با آن که مسلمانان در این جنگ خسارتهای فراوانی متحمل شدند، اما سرانجام پیروزی را از آن خود کردند.

چون پیامبر مستقیماً در این نبرد حضور نداشتند، ما سخن رادرباره آن کوتاه می کنیم. همانطور که درباره سایر جنگهایی که پیامبر در آن شرکت نکرده بود، چنین کردیم.

اینک می پردازیم به فعالیتهای مهم پیامبر که در دو راستای سیاسی و دینی انجام گرفته بود و به گونه ای مختصر درباره آن سخن می گویم:

صلح حدیبیه از همان زمانی که کفار قریش، مسلمانان و در رأس آنها رسول خدا را از وطنشان، مکه، بیرون راندند، آن حضرت در اشتیاق بازگشت به مکه بود. چرا که مکه سرزمین امن و مقدسی در پیشگاه خداوند به شمار می رفت.

از این گذشته چشم همه اعراب به این شهر دوخته شده بود. اما جنگهایی که در این هفت سال، تمام توجه و هم پیامبر را به خود مشغول داشته بود و نیز ضعفی که پیامبر در یارانش می دید، آن حضرت را از حرکت به سوی مکه، باز می داشت.

از این رو وقتی پیامبر فرصت را مناسب دید، در اندیشه بازگشت به مکه برآمد و مسلمانان را از تصمیم خود آگاه کرد و فرمود: می خواهید تنها برای ادای مناسک به مکه رود. ولی مسلمانان با پیامبر خدا همراهی کردند، و از این رو پیامبر با یکهزار و چهارصد تن از مهاجران و انصار به سوی مکه رهسپار شد. اما کفار قریش دریافتند که ورود مسلمانان بدون تحمل هیچ آزار و اذیتی به مکه، شهری که سالها پیش از آن رانده شده بودند، موجب شکست و سرافکنندگی آشکاری برای قریش خواهد شد. بنابراین در صدد برآمدند تا از ورود مسلمانان به مکه جلوگیری کنند.

و جلوداران سپاه خود را به طرف پیامبر و یارانش گسیل داشتند، تا در برابر مسلمانان بایستند. رسول خدا نیز مسیر خود را از جاده اصلی تغییر داد تا با این سپاهیان درگیر نشود. کفار وقتی

از تغییر مسیر پیامبر آگاهی یافتند که آن حضرت به بلندیهای "المرار" در پایین مکه رسیده بود.

آنگاه پیامبر یکی از مسلمانان را به سوی قریش فرستاد، تا بدانها پیغام دهد که وی برای جنگ نیامده بلکه قصد به جای آوردن عمره را دارد. قریش نیز فرستادگانی به سوی آن حضرت روانه کردند، و از وی خواستند تا از تصمیم خود منصرف شود. پیش از این نیز گروهی را برای مقاومت در مقابل پیامبر فرستاده بودند؛ که مسلمانان آنها را دستگیر و همگی را حبس کرده بودند. چون قریش بر جلوگیری از ورود پیامبر به خانه خدا پافشاری می کرد، آن حضرت رو به اصحابش کرد و فرمود: ما هیچگاه از جنگ این قوم باز نمی گردیم و برای پایداری در جنگ باز از مسلمانان تقاضای بیعت نمود. مسلمانان نیز برای پیروزی یا شهادت به آن حضرت دست بیعت دادند.

صلح نامه قریش

وقتی گزارش بیعت جدید مسلمانان با پیامبر به قریش داده شد، آنان از این امر وحشت کرده، عده ای را برای صلح به نزد او فرستادند. پیامبر نیز با آنان صلح نامه ای منعقد کرد که مهم ترین بندهای آن از این قرار بود:

- ۱ - آتش بس میان دو گروه برای مدت دو سال.
- ۲ - هرکس به اردوی مسلمانان پناه برد باید بازگردانده شود ولی اگر کسی از مسلمانان به نزد کفار آمد، نباید تحویل مسلمانان داده شود.

۳ - مسلمانان باید امسال از انجام مناسک منصرف شوند و به جای آن سال آینده به مکه وارد گردند.

۴ - هر دو طرف می توانند پیمان هرکس را که خواستند بپذیرند.

این سیاست صلح جویانه و مسالمت آمیز که پیامبر آن را دنبال کرد، توانست راههای بسته پیشرفت و پیروزی را در مقابل آن حضرت بگشاید. زیرا پس از تأمین امنیت و آسایش جبهه داخلی، آنان می توانستند باندیای خارج جبهه خارجی رویارو شوند که این امر در گرو انعقاد این پیمان بود.

تا فراسوی جزیره العرب: ۱ - پس از امضای این صلح نامه، پیامبر مستقیماً نامه هایی به تمام رهبران و فرمانروایان دولتهای همسایه نوشت. آن حضرت نامه هایی به پادشاه روم، ایران، حبشه و قبط نگاشت. همچنین نامه هایی نیز خطاب به فرمانروایان بصری و دمشق و حکمران بحرین و دو فرمانروای عمان و حکمران یمامه درباره مسئولیت رسالت خود و تبلیغ آن ارسال داشت. این نامه هادر نشر دعوت اسلامی و نابودی کفر از تأثیر شگرفی برخوردار بودند.

برخی از مخاطبان پیامبر، به دعوت وی پاسخ مثبت گفته، اسلام آوردند، مانند فرمانروای حبشه و حکمران بحرین و دو فرمانروای عمان که البته این امر برای اسلام فتحی بزرگ به شمار می رفت.

اما دسته ای دیگر از این پادشاهان و امرا، دعوت آن حضرت را رد کردند اما همچنان حرمت پیامبر را پاس داشتند و او را تأیید نمودند. همچون پادشاه روم و قبط و یمامه.

برخی از آنان نیز نه تنها دعوت آن حضرت را قبول نکردند بلکه وی را مورد اهانت قرار دادند، و دعوت او را به تمسخر گرفتند، مانند پادشاه ایران و فرمانروایان بصری و دمشق.

۲ - در سال بعد پیامبر در رأس یارانش که با وی در حدیبیه حضور داشتند، به عزم عمره به سوی مکه روانه شد.

کفار میدان را برای آن حضرت خالی گذارده و خود از مکه خارج شده بودند تا مبادا میان دوطرف برخوردی ایجاد شود.

در واقع این عمل به منزله اجرای یکی از مفاد صلح نامه‌ای بود که در سال گذشته میان مسلمانان و کفار به امضا رسیده بود.

اینک پیامبر پس از هفت سال دوری از مکه برای نخستین بار به آن شهر مقدس گام نهاد.

پیمان شکنی قریش و فتح مکه پیامبر پس از سه روز اقامت در مکه به مدینه بازگشت.

پس از این سال کفار قریش، برخی از مفاد صلح نامه را زیر پا نهادند. یکی از آن موارد، حمله آنان به قبیله "خزاعه" بود.

این قبیله با پیامبر هم پیمان بود ولی طبق مفاد صلح نامه قریش نمی بایست با هم پیمانان پیامبر

وارد جنگ شوند، و بر ضد ایشان به دشمنانشان کمک و یاری دهند. با حمله قریش به قبیله

"خزاعه" بر پیامبر روا بود که با قریشیان به جنگ به پردازد. آن حضرت نیز یارانش را

گردآورده به همراه عده‌ای از قبایل مسلمانان که در اطراف مدینه سکونت داشتند به سمت

مکه در حرکت شد.

او پیش از حرکت به سوی مکه، افرادی را به عنوان دیده بان و نگهبان بر مسیر راه گماشت تا مواظب باشند "جاسوسان" خبر خروج وی را به مکیان نبرند و کار به جنگ نیانجامد زیرا آن حضرت قصد درگیری و خونریزی نداشت. چون پیامبر با سپاهش به "حی ظهران"، در نزدیکی مکه، رسید به افرادش فرمود تا آتش فراوانی بیفروزند آنان نیز چنین کردند. این امرهراسی بزرگ در دل کفار انداخت. ابوسفیان که راه مکه را زیر نظر گرفته بود، با دیدن آن همه آتش وحشت زده به نزد عباس، عموی پیامبر، رفت.

عباس او را به نزد پیامبر برد. میان آنها گفتگوهایی رد و بدل شد و سرانجام ابوسفیان اسلام آورد.

با مسلمان شدن ابوسفیان و برخی از جنگ آوران قریش و رؤسای آنها، مکه توان خود را برای مقابله از دست داد. بدین ترتیب، دیگر نیروی بازدارنده ای وجود نداشت تا از ورود پیامبر به مکه جلوگیری کند. پیامبر در این حمله نظامی، تاکتیکی بی مانند انتخاب کرد و همین تاکتیک عاملی بود تا از افزایش شمار کشته ها جلوگیری نماید.

تاکتیک پیامبر آن بود که پیش از ورود به شهر مکه اعلام کرد هرکس سلاح خود را بر زمین بگذارد یا به خانه ابوسفیان پناهنده شود، و یا به خانه خودش برود، یا در کنار کعبه جای گیرد، و یا در زیر پرچم ابو رویحه درآید، در امان است. آنگاه به سپاهیان فرمود تا شهر را محاصره کنند و از هر طرف وارد شهر شوند و جز با کسانی که با آنها به مقابله می پردازند، جنگ و ستیز نکنند.

سپس پیامبر، بدون آنکه با حرکت مخالفی رود رو شود، به مکه قدم نهاد. تنها برخوردی که روی داد، برخوردی بود که میان خالد بن ولید که از پایین مکه وارد آن شهر شده بود، با عده‌ای از کفار به وقوع پیوست. خالد در این درگیری دوازده نفر از کافران را به هلاکت رساند و یک تن از مسلمانان نیز در این جنگ شهید شد. سپس پیامبر، ضمن خطبه‌ای که در خانه کعبه ایراد کرد، فرمان عفو عمومی نسبت به کلیه مشرکان را صادر فرمود. با فتح مکه، مسلمانان پایه‌های حاکمیت مطلق خود را بر جزیره‌العرب، که مردم آن مکه را پایگاه دین و دنیای خود به حساب می‌آوردند، استحکام بخشیدند.

نبرد حنین آنگاه پیامبر فرمود تا بتهایی را که در حول و حوش مکه پرستیده می‌شد درهم کوفته از بین ببرند. پیامبر اطلاع پیدا کرد، که گروهی از قبایل عرب همدست شده‌اند، تا به مکه یورش آورند و مسلمانان را بکشند. قبایل هوازن و ثقیف نیز جزو همدستان این گروه بودند.

چون پیامبر نسبت به صحت این گزارش وقوف یافت، دوازده هزار نفر از مسلمانان را بسیج کرد و به رویارویی آنان گسیل داشت. سپاهیان دو طرف در وادی حنین با یکدیگر روبه‌رو شدند. در آنجا تنگه‌ای بود که دشمن پیش از مسلمانان، آن تنگه را به تصرف خود درآورده بود.

وقتی مسلمانان بدان محل رسیدند، سپاه دشمن که در آن تنگه کمین کرده بود، بر آنان تاخت. در اثر این حمله، گروهی از مسلمانان گریختند و هرج و مرج در میان لشکریان مسلمان حکمفرما شد. اما پیامبر ثابت و استوار، برجای ماند. برخی از مسلمانان نیز در کنار آن حضرت

باقی ماندند. به تدریج دیگر مسلمانانی که از میدان گریخته بودند در نزد آن حضرت گرد آمدند و همچون جبهه‌ای واحد بر کفار یورش بردند و صفوف آنان را درهم شکستند. دشمنان برای تقویت روحیه سپاهیان خود، همه وسایل و زنان خود را نیز به میدان نبرد آورده بودند، با فرار آنان، مسلمانان به غنایم فراوانی دست یافتند و پیامبر این غنایم و اموال به دست آمده را در کار تألیف قلوب قریش به کار گرفت. پس از پایان این جنگ، پیامبر در اندیشه بازگشت به مدینه شد. آغاز عصر درخشان جزیره العرب پیش از بازگشت به مدینه، آن حضرت گروهی از لشکریان اسلام را به تعقیب کفار، که بار دیگر برای حمله به مسلمانان و برافروختن آتش جنگ گرد آمده بودند، فرستاد. یکی از این لشکرها، به سوی طائف که کفار را در خود پناه داده بود، عازم شد.

دژهای طائف بسی بلندتر از آن بود که مسلمانان یارای دستیابی بدانها را داشته باشند. بنابراین، بدون آنکه بتوانند به درون دژها قدم نهند، بازگشتند.

همین که پیامبر به مدینه رسید، هیأتی از نقاط مختلف جزیره العرب بر آن حضرت وارد شدند و یک به یک گرایش خود را به اسلام اعلان نمودند؛ و از آن حضرت درخواست می‌کردند که تنی چند از مبلغان را برای تعلیم دستورات اسلام به میان آنها گسیل دارد. در سال هشتم، سوره براءت توبه نازل شد. با نزول این سوره، پایان دوره سیاهی و تباهی جزیره العرب و آغاز دوره درخشان آن اعلام گردید. پیامبر، حضرت علی علیه السلام را به مکه فرستاد تا این سوره را در میان حجاجی که در منی گرد آمده بودند، بخواند. در آن سوره،

به صراحت اعلان شد که مشرکان از این پس نباید به مسجد الحرام وارد شوند. زیرانجس هستند و خداوند از آنان بیزار است.

همچنین در آن سوره آمده بود که هیچ عهد و پیمانی از مشرکان پذیرفته نیست و ریختن خون مشرکان پس از چهار ماه دیگر، بر مسلمانان حلال و رواست.

پس از این اعلان، هیچ کس در جزیره العرب نبود که اظهار شرک کند، مگر گروههایی اندک که از ترس مسلمانان گریخته بودند و پنهانی بر کیش گذشته خود پافشاری می کردند. پیامبر در صدد جنگ با روم برآمد. عده ای از سپاهیان رومی در دیار شام که امارتی عربی ولی تحت نفوذ امپراتوری روم بود، به سر می بردند.

پیامبر همراه سپاهیان اسلام که تعداد آنان بیش از سی هزار نفر بود و ده هزار تن از آنان سواره و مجهز به سلاحهای کامل بودند، به سوی نیروهای رومی حرکت کرد.

این اقدام پیامبر به خاطر شایعه ای صورت گرفت که در مدینه بر سرزبانها افتاده بود. مردم می گفتند سپاه روم اندیشه جزیره العرب و سرکوب مسلمانان را در سر دارد. اما وقتی پیامبر با سپاهیان به منطقه تبوک رسید، دانست که این شایعه بی اساس و دروغ بوده است. لذا با مردم آن دیار از در آشتی درآمد و بر " رومه " دست یافت. آنگاه پیامبر پس از آنکه مرزبانانی از مردم خطه شام و حجاز برضد دشمنان به کار گماشت و تخم ترس و رعب از حمله ناگهانی مسلمانان برضد رومیان را در دل آنان کاشت، به سوی مدینه بازگشت کرد.

منابع:

سایت اینترنتی

http://library.tebyan.net/subject\book_۷۰_۱.htm

شیعه در پیشگاه قرآن و اهل بیت ترجمه قسمتی از پانزدهم بحارالانوار (ترجمه علی تهرانی)

الهیات و معارف اسلامی، آیت الله جعفر سبحانی.

البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، دارالکتب العلمیه، قم.

سیری در سیره نبوی، شهید مطهری، صدرا، چاپ سوم، ۱۳۶۶.

صحیفه نور، وزارت ارشاد اسلامی.

روزنامه جمهوری اسلامی.